

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقریرات درس خارج اصول

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرّسی طباطبائی یزدی دامت برکاته

دوره‌ی دوم - سال سیزدهم - سال تحصیلی ۹۶ - ۱۳۹۵

جلسه ششم - دوشنبه ۹۵/۶/۲۹

تزامم امتثالی

نوع دیگری از التزام وجود دارد که از آن به التزام در مقام امتثال، تعبیر می‌کنند. مراد از این التزام آن است که مثلاً مولی دو امر دارد که دو اطاعت می‌طلبند. امری به نماز دارد (صلّ) و امری به انقاد غریق دارد (یعنی وجوب انقاد غریق) و مکلف در شرایطی است که نمی‌تواند هر دو امر را امتثال کند. اگر مکلف انقاد غریق را انجام دهد نمازش قضا خواهد شد و اگر نماز را انجام دهد غریق هلاک خواهد شد. بنابراین مکلف نمی‌تواند بین هر دو جمع کند؛ زیرا قدرت ندارد و این دو امر از حیث صدورش از او با یکدیگر تضاد دارند. نظیر اینکه مثلاً روایتی وارد شده باشد که «صلاة الجمعة واجبة»، روایت دیگری نیز بیان کند «صلاة الجمعة حرام» نمی‌توان هم از صلوات جمعه اجتناب کرد و هم اتیان کرد؛ چنین جایی را تعارض می‌گوییم، ولی در مثال «انقاد الغریق» و «صلّ» می‌گوییم التزام است. به هر حال هر دو حداقل به نظر بدوی محذور واحدی دارند؛ در هر دو جا مکلف قادر نیست که هر دو تکلیف را امتثال کند، پس چرا یک جا را تعارض می‌گوییم و یک جا را التزام می‌نامیم؟

در واقع این دو مثال با یکدیگر فرق دارند؛ در مورد «صلاة الجمعة واجبة» و «صلاة الجمعة حرام» محذور در مقام جعل است و نفس حرمت و وجوب چون با یکدیگر تضاد دارند، ولو به اعتبار مبدأ یا متنها، جاعل نمی‌تواند هر دو را جعل کند؛ زیرا جعل متضادین است و معقول نیست، لهذا باید یکی از این دو روایت (صلاة الجمعة حرام یا صلاة الجمعة واجبة) کذب باشد؛ به دلیل آنکه هر دو نمی‌تواند صادق باشد و قطعاً یکی مطابق واقع نیست. اما در مسأله‌ی «انقاد الغریق» و «صلّ» مشکل در مقام جعل نیست، شارع می‌تواند هم «صلّ» را (مثلاً «صلّ صلاة الصبح» را) جعل کرده باشد و هم «انقاد الغریق» را جعل کرده باشد.

با این حال باید پرسید اگر هر دو را می‌تواند جعل کرده باشد آیا معنایش این است که این مکلف باید هر دو را انجام بدهد؟ فرض این است که نمی‌تواند هر دو را انجام بدهد، اما آیا این مکلف نسبت به ترک هر دو معاقب است؟! به چه دلیل در اینجا می‌گوییم تعارض نیست و در مقام جعل با همدیگر تنافی ندارد؟ نکته‌ی قضیه مربوط به مطالبی است که در مباحث سابقه، یعنی در مبحث «امر به شیء مقتضی نهی از ضد است» ذکر کردیم.

توضیح مطلب: نزد قاطبه‌ی عدلیه، همه‌ی تکالیف مشروط به قدرت است و بلکه بالاتر، اساساً اقتضاء خطاب این است که تکلیف به حصه‌ی مقدوره تعلق بگیرد؛ یعنی اگر عاقلی حکم کرد و حکم او واقعی و جدی بود نه صورت حکم، از اول تکلیفش متوجه به حصص مقدوره است. اگر فرمود «صلّ» یعنی صلوات‌هایی که مقدور است طلب کرده است، یا اگر فرمود «حجّ» آن حصص مقدوره‌ی حج تحت امر رفته است و اگر یک حصه‌اش نامقدور باشد اصلاً خطاب متوجه آن نیست؛ زیرا که بعث برای انبعاث است و امر، بعث است، لذا در جایی که امکان انبعاث نباشد بعث لغو و بی‌معناست. روی این حساب می‌گوییم که همه‌ی اوامر و تکالیف شارع به حصص مقدوره تعلق گرفته است.

علاوه می‌دانیم تقریباً بیان همه‌ی احکام شرع إلا ما شدّ و ندر، علی نهج قضایای حقیقیه است؛ یعنی نظر به تحقق و عدم تحقق موضوع ندارد. فرضاً اگر شارع فرمود: ﴿السَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا﴾ یا فرمود: ﴿الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ﴾ نظر ندارد که آیا این موضوع کلی، مصداقی در خارج دارد یا ندارد و اگر دارد مصداقش کیست. قضایای شرعی در قالب قضایای حقیقیه بیان شده است که وجود یا عدم وجود موضوع، مورد نظر نیست، لذا باید تحقق و عدم تحقق موضوع را از جای دیگر کشف کرد.

همچنین باید توجه داشت که عدم قدرت شرعی همانند عدم قدرت عقلی است، اگر شارع به نحوی قدرت را از مکلف گرفت، این فرد غیر قادر می‌شود و هر حکمی که منوط به قدرت بود متوجه او نخواهد بود.

با توجه به این سه مقدمه که: ۱- قدرت شرط خطاب است و اگر جایی قدرت نبود خطاب نیست، یا حداقل شرط تکلیف است و لو شرط خطاب نباشد. ۲- قضایای شرعی علی نهج قضایای حقیقیه است که نظر به وجود یا عدم وجود موضوع ندارد. ۳- عدم قدرت ناشی از تعجیز شرعی مثل عدم قدرت تکوینی است و سالب تکلیف است، اگر به «انقذ الغریق» و «صلّ» نظر کنیم متوجه می‌شویم که این دو حکم در مرحله‌ی جعل تکاذبی ندارند و با هم هیچ تنافی مستقری ندارند که موجب اندراج دو روایت دالّ بر دو حکم، در باب تعارض شود؛ زیرا هر دو حکم مقید به صورت قدرت هستند؛ یعنی در حقیقت شارع فرموده

است: «انقذ الغریق عندما تتمكن من انقاذه»، در مورد نماز هم فرموده است: «صلّ عندما تتمكن منها»، مقدمه‌ی سوم بیان می‌کرد که تعجیز شرعی به منزله‌ی تعجیز عقلی است، یعنی اگر یکی از این دو حکم امتثال شود و قدرت صرف در آن گردد، نتیجه‌اش آن است که حکم دیگر فعلی نیست؛ زیرا با صرف قدرت در اولی به حکم شارع، دیگر مکلف عاجز از امتثال دومی است.

بنابراین با امتثال یکی در مثل «انقذ الغریق» و «صلّ» هیچ‌گاه دو حکم نمی‌توانند فعلی باشند، به خاطر اینکه قدرت در موضوعشان اخذ شده است و اگر قدرت نبود موضوعش منتفی است. بنابراین کما اینکه وقتی شارع مثلاً فرمود: «اعن الفقیر؛ فقیر را کمک کن» و فرضاً همه غنی بودند، این حکم فعلی نمی‌شود؛ چون موضوع ندارد، خود لفظ «اعن الفقیر» هم متصدی بیان اینکه فقیر هست یا نیست نمی‌باشد و باید از جای دیگر معلوم شود، همین‌طور وقتی شارع فرمود: «انقذ الغریق» معنایش این است که اگر قدرت دارید، غریق را نجات بدهید، اما اگر قدرت نداشتید، چون موضوع منتفی است «انقذ» فعلی نیست و خود این قضیه نیز متصدی بیان وجود قدرت یا عدم آن نیست؛ زیرا علی‌نهی قضایای حقیقیه است که ناظر به تحقق و عدم تحقق موضوع نیست. «انقذ الغریق» یعنی ای مکلف، اگر غرق‌ی پیدا شد و اگر قدرت داشتی بر تو واجب است او را نجات بدهی، ولی اینکه قدرت داری یا نداری، غرق‌ی هست یا نیست، من متکفل بیان آن نیستم. «صلّ» هم این‌چنین است و می‌فرماید: ای مکلف، اگر قدرت داشتی و مثلاً وقت هم داخل شد، بر تو نماز واجب است، اما اگر وقت داخل نشد یا قدرت نداشتی دیگر صلات واجب نیست؛ زیرا آن‌هم قضیه‌ی حقیقیه است که به یک قضیه‌ی شرطیه باز می‌گردد؛ یعنی اگر وقت داخل شد و اگر قدرت داشتی نماز را بجا بیاور، اما آیا وقت داخل شده یا خیر، این قضیه متصدی بیان آن نیست. و گفتیم قدرت در اینجا اعم از قدرتی است که تکویناً وجود دارد و قدرت تشریعی است، به این معنا که اگر شارع هم تعجیز کرده باشد می‌توان گفت قدرت ندارد.

با این توضیحات آیا «انقذ الغریق» و «صلّ» با هم تنافی دارند؟

خیر، هیچ تنافی وجود ندارد. هر دو حکم را شارع قرار داده است اما اینکه مکلف نمی‌تواند هر دو را جمع کند، یعنی نمی‌تواند هم نماز بخواند به نحو معمول و هم انقاذ غریق کند، حکم نسبت به او تکاذب ندارد؛ زیرا هر دو در حق او فعلی نیست، به خاطر اینکه هر دو مقید به قدرت بودند حتی قدرتی که شرعاً باید باشد. و لهذا اگر مکلف، انقاذ غریق کرد و به واسطه‌ی آن، قدرتش بر نماز از بین رفت و نماز نخواند گناه نکرده است؛ زیرا اصلاً تکلیف نداشته است و تکلیف مشروط به قدرت بود و امتثال امر به انقاذ،

قدرت او را سلب کرده بود، پس دیگر امر به نماز در حق او موضوعی نداشته است، بنابراین اصلاً عصیان نکرده است و اینکه باید نماز را قضا کند ربطی به فعلیت امر به آن ندارد.

بنابراین بین دو دلیل این دو حکم تنافی نیست و تعریف تعارض شامل آنها نمی‌شود؛ چون تعارض این بود که تنافی الدلیلین بحسب المدلول یا بحسب الدلالة علی نحو تناقض یا تضاد باشد و اینجا نه تناقضی است و نه تضاد؛ چون هیچ کدام دیگری را دفع نمی‌کند.

اما در مثال «صلاة الجمعة واجبة» و «صلاة الجمعة محرمة» نفس این دو حکم با هم سازگاری ندارند؛ زیرا روی یک موضوع واحد (صلاة الجمعة) هم حرمت آمده است و هم وجوب و این دو با هم تضاد دارند. نسبت به هر مکلفی و در هر جایی و در هر شرایطی این تضاد وجود دارد و لهذا می‌گوییم این دو دلیل با هم تنافی دارند و تنافی آنها نیز بر وجه تضاد است، پس شارع نمی‌تواند هر دو را جعل کرده باشد، پس یکی از آنها کذب است.

لهذا می‌گوییم تعارض، تنافی دلیلین است به نحوی که علم به کذب احدهما داریم و کشف می‌کنیم شارع هر دو را جعل نکرده است و یکی را بیشتر نمی‌توانسته جعل کند، هر چند نمی‌دانیم کدام یک است ولی یقین داریم که یکی از آن دو دروغ است. اما در تزامم اصلاً تنافی بین ذات دو حکم در مقام جعل نیست، فقط تنافی و تضاد در مقام امتثال است؛ یعنی اگر مکلف بخواهد هر دو را انجام بدهد، نمی‌تواند. منشأ آن هم عدم قدرت مکلف بر جمع بین هر دو است و این هم ربطی به مقام جعل ندارد. جعل به گونه‌ای نبوده که اتیان هر دو متعلق را به نحو تنافی بر مکلف تحمیل کند تا بگوییم پس یکی از آن دو دروغ است. جعل به حکم عقل و یا به اقتضای خطاب، مقید به قدرت بود و متصدی این هم نبوده که آیا مکلف قدرت دارد یا ندارد، ولی وقتی در جایی یکی را امتثال کردیم و بر دیگری قدرت نداشتیم، معلوم می‌شود موضوعش که قدرت بوده، موجود نبوده است پس تکلیف نسبت به آن فعلی نبوده است. این نکته‌ی اساسی در تفاوت بین تزامم و تعارض بود.

محقق نائینی رحمته الله در این باب می‌گوید بعضی‌ها مطرح کرده‌اند که آیا هنگام شک، اصل تعارض است یا تزامم؟ در حالی که معنا ندارد چنین چیزی گفته شود؛ چون این دو وجه مشترکی ندارند، یکی تنافی به حسب مقام جعل دارد و یکی تنافی به حسب مقام امتثال دارد. یکی تنافی‌اش به گونه‌ای است که کشف می‌کنیم کذب واحد منهما، دیگری هیچ ملازمه‌ای با کذب ندارد و در مقام جعل می‌تواند هر دو جعل شده باشد، لهذا محقق نائینی رحمته الله می‌فرماید اگر کسی بگوید اصل در دوران بین تزامم و تعارض چیست، مثل این

است که بگویند آیا در دوران امر بین صحت فضولی و شک در طهارت چیزی اصل کدام است! در حالی که این‌ها با هم ربطی ندارد.

اشکالی بر تفاوت میان تعارض و تزاحم

بعضی گفته‌اند^۱ تفاوتی که بین تعارض و تزاحم بیان شده است مشکل گشا نیست؛ چون ثقل تحلیل و بیان مذکور بر این مطلب بود که قدرت به اقتضاء خطاب، مأخوذ در موضوع است و عند فقدان قدرت ولو به واسطه‌ی تعجیز شرعی، موضوع منتفی است پس حکم منتفی است و لهذا دو حکم هیچ وقت با همدیگر درگیر نمی‌شود، در حالی که اشکال در همین نکته است که شما قدرت را مانند سایر قیود موضوع اخذ کردید. ما قبول داریم هرگاه قیدی در موضوع اخذ شود با انتفاء قید، حکم منتفی است، ولی این در غیر از قدرت است؛ مثلاً در «اکرم العالم» علم در موضوع مأخوذ است، قضیه‌ی «اکرم العالم» هم متصدی بیان اینکه موضوع وجود دارد یا وجود ندارد نیست و باید از خارج احراز شود که آیا عالمی وجود دارد تا اکرام واجب باشد یا خیر، نظر هم به اینکه آیا باید عالم را تولید کنیم یا تولید نکنیم ندارد، بلکه معنایش این است که اگر عالمی پیدا شد اکرامش کنید؛ چون قضیه‌ی حقیقیه است که به قضیه‌ی شرطیه باز می‌گردد؛ یعنی اگر عالمی بود اکرامش واجب است. ولی قید و شرط قدرت فرق می‌کند، قدرت ولو اینکه مأخوذ در موضوع است اما باید قدرت را تحصیل کرد و از سنخ سایر قیود موضوع نیست.

وقتی مولا فرمود «صلِّ»، درست است که بیان می‌کند اگر قدرت دارید نماز بخوانید، اما همان امر «صلِّ» این را هم افاده می‌کند که برای نماز تحصیل قدرت کنید مگر جاهایی که قدرت شرعاً اخذ شده باشد، اما آن جاهایی که قدرت به حکم عقل به اقتضاء خطاب اخذ شده تحصیلش واجب است. وقتی چنین شد «صلِّ» مشروط به قدرت است اما معنایش این نیست که اگر مشغول ازاله‌ی نجاست از مسجد شدید دیگر

۱. نهاية الأفكار، ج ۲، ص ۴۱۴:

... مع انه نقول بان ما أفيد من الضابط في بيان الفرق بين البابين وجعله التزاحم باعتبار تنافي الحكمين في مقام الامتثال و في عالم صرف قدرة المكلف على الامتثال بعد تشريع الأحكام وجعلها على طبق ما اقتضته الملاكات أنما يتم بناء على كون القدرة أيضا كالعلم من شرائط تنجز الخطابات والتكليف، وإلا فبناء على ما هو التحقيق - و عليه أيضا بناء الأصحاب - من الفرق بين القدرة والعلم من رجوع القدرة ولو بحكم العقل إلى كونها شرطا لأصل فعلية الخطاب والتكليف في مرحلة سابقة عن تنجزه، بخلاف العلم فانه باعتبار كونه في رتبة لاحقة عن الخطاب غير صالح لتقييد أصل مضمون الخطاب فلا بد فيه من رجوعه إلى كونه من شرائط تنجزه لا من شرائط نفسه، فلا جرم عند عدم قدرة المكلف على الجمع بينهما لا تنتهي النوبة إلى مقام تشريع الحكمين على الإطلاق حتى في مثل الضدين نظير عدم تشريع إطلاق الحكمين في مجمع العامين من وجه و لازمه حينئذ هو المصير إلى دعوى اندراجها أيضا في صغرى باب التعارض مع انه كما ترى لا يكاد التزامه به.

ترک نماز مشکلی ندارد، بلکه «صلّ» می‌گوید نماز بخوان و اگر قدرت نداشتی تحصیل قدرت کن و صرف در من کن. «ازل النجاسة» هم همین است؛ «ازل النجاسة عن المسجد» می‌گوید ازاله واجب است، اگر قدرت نداشتی برو تحصیل کن و صرف در من کن. لذا این دو حکم با هم تکاذب پیدا می‌کنند و وارد باب تعارض می‌شوند. «صلّ» می‌گوید قدرت را صرف من کن، «ازل» می‌گوید قدرت را صرف من کن، در حالی که هر دو امکان ندارد؛ مانند اینکه روایتی بگوید این صفحه را سفید کن و روایت دیگر بگوید سیاه کن، در حالی که من نمی‌توانم هم سفید کنم هم سیاه کنم. اینجا هم این چنین است، مکلف نمی‌تواند یک قدرت را هم صرف در صلوات و هم صرف در ازاله کند، پس یا جمع بین ضدین است یا در حکم جمع بین ضدین است و لهذا متزاحمین نیز متعارضین می‌شوند.

مقرّر: سید حامد طاهری

ویرایش و استخراج منابع: محمد عبدالهی